

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به سند این روایت منتهی به عمر ابن حنظله بود و این که آیا می شود ایشان را توثیق کرد یا به قول آقایان تحسین کرد، بگویم حسن است مثلاً، ممدوح است حالا اگر ثقه نیست لا اقل، یا حکم به جهالت بکنیم و بگویم حدیث به خاطر ایشان. حکم به جهالت روایت بکنیم به خاطر عمر ابن حنظله که کرارا عرض کردیم عده ای از آقایان به خاطر همین جهت، حالا عده ای به خاطر محمد ابن عیسی که در سند است و عده ای هم به خاطر داود ابن حسین که در سند است و عده ای به خاطر همین جناب عمر ابن حنظله حکم به تضعیف روایت کردند. مثل امثال آقای خوئی مثلاً.

راجع به عمر ابن حنظله عبارات مرحوم آقای شفتی را یک مقدار متعرض شدیم و آن روایتی که از امام صادق در وقت وارد شده را هم متعرض شدیم، بعد ایشان متعرض قسمت دیگری در این شده که، روایات دیگری هست ما اصطلاحاً اسم این ها را دورنمایی از حال ایشان در وثاقت گذاشتیم یا غیر وثاقت، ایشان این روایت را آوردند. عرض کردیم عده ای از اصحاب که اول اینها مرحوم شهید ثانی است با مراجعه به روایات سعی کردند حال ایشان را تبیین کنند. این مطلب البته در میان اصحاب ما از قرن دهم شروع شد اما خب دیر است، انصافاً دیر است. این در میان اهل سنت اصلاً متعارف است یعنی اگر حکم می کردند به این که شخص ثقه است یا ضعیف است مجموعه روایات را نگاه می کردند، روایاتش را نسبت به قبلی هاش که کی قبلش است و کی بعدش است، کسانی که از او نقل کردند اختلاف سندها، اختلاف متن ها، قبول روایت، عدم قبول روایت. همه اینها تاثیرگذار بود و لذا اصطلاح می گفتند این جرح و تعدیل کار و شأن ائمه این شأن است یعنی کسانی که در حد امام فی الرجال، امام فی الحدیث و اصطلاح امام فی الحدیث یا امام فی الرجال اصولاً یک اصطلاح کلی در دنیای اسلام است، امام فی اللغة، امام فی الشعر. کسی که دیگران به او رجوع می کنند و او به دیگران رجوع نمی کند اصطلاحاً امام یعنی این. فرض کنید در رجال به او رجوع می شود، فرض کنید الان علمای ما وقتی می خواهند بگویند ثقه است

می گویند قال نجاشی و قال شیخ، مثلا این دو تا با هم تعارض دارد. این که رجوع به دیگران می کنند دیگه این معنایش این است که اینها امام در حدیث یا در رجال یا در فقه نیستند. اگر می خواهند به صورت امام مطرح بشوند، حتی اگر بهش می گفتند آقا نجاشی این جور گفته، می گوید بله این جور گفته لکن این عبارت نجاشی غلط است، قابل قبول نیست، این امام فی هذا الشأن. آن وقت ائمه این شأن را این طوری، با بررسی احادیث و مقارنه اینها، غرض مثلا فرض کنید امام فی اللغة، اگر بهش بگویند این معنایی که تو گفتی در صحاح نیامده یا در قاموس نیامده. می گوید خب اشتباه کرده. صحیحش این است که من می گویم. این که ما بخواهیم برای یک معنای لغت به صحاح و لسان العرب و قاموس و کتاب های دیگر برگردیم و این حرفها، همه اینها نشان می دهد که در حدی که شخص امام در این فن باشد نیست. آن وقت امام در دین هم همین طور است. به کسی مراجعه نکند و بقیه به او یعنی بر فرض هم اگر کسی مطلبی گفت او می گوید نه آن آقا. مثلا امام شافعی روی همین جهت می گویند، به خاطر این که او بر نمی گردد ببیند ابوحنیفه چی گفت، بر فرض هم بهش بگویند ابوحنیفه این جور گفت می گوید اشتباه کرده، صحیح هم نیست که من بگویم. این بحث امام این است، مراد از ائمه شأن این است کسانی که صاحب نظر هستند اینها شأنشان این بود که موارد مختلف را مراجعه می کردند، روایات را نگاه می کردند، حکم شرعی که در آنجا بوده را نگاه می کردند. تلقی به قبول یا روایات شاذه است. این اصطلاح هایی که هست، مثلا یروی عن الضعفا، یروی عن الثقات، یقلب الاسانید. این تعبیرشان ناظر به این بود که اینها را بررسی کردند و طبق این بررسی ها به این نتیجه رسیدند.

بعد از زمان شهید ثانی این یواش یواش در میان اصحاب ما افتاد و بعدها عرض کردم توسط وحید بهبهانی مثلا تقریبا دیگه خیلی جا افتاد یا بعد ها توسط مرحوم صاحب مستدرک این انصافا خیلی شروع شد و جای خودش را باز کرد و اگر بخواهیم منصفانه در این قصه وارد بشویم در این قسمت هنوز خیلی کار داریم یعنی هنوز روایات زیادی است که می توانیم با رجوع به آن ها احوال روات و رجال را تبیین بکنیم. علی ای حال چون ما غیر از این که حالا در مفردات بحث می کنیم همیشه آن بحث کبروی و کلی و راه کلی را هم سعی می کنیم به قول امروزی ها نقشه راه، همیشه سعی می کنیم آن نقشه راه را بیان بکنیم، فعلا نقشه راه این است یعنی نقشه راه این است

.....

که ما از مجموعه این شواهد استفاده بشود. خب انصافا روایت و مرحوم مثل شفتی یا دیگران حدیث وقت را که آوردند به این عنوان که امام فرمود لا یکذب علینا. البته یک بحثی شده چون این کتابتا إذا نوشته شده، إذن می خوانند اما إذا نوشته شده لذا ممکن است بعضی ها بگویند این اصلا إذن نیست، إذا لا یکذب علینا، إذا یعنی شرط، اگر دروغ نگفته باشد، این به عکس می شود دلالتش چون این کلمه إذن چاپ نشده، نوشته نشده، إذا چاپ شده. إنما الکلام آن الف را به صورت تنوین خواندند، إذن خواندند و به قرینه این که در ذیل امام می فرمایند صدق، دو مرتبه می فرمایند صدق، معلوم می شود امام تایید می کنند و اینها نکته ای که استفاده کردند این بود، نکته ای که بنده استفاده کردم عرض کردم مراجعه به همان باب و نگاه به روایاتی که در آن باب هست و اختلافی که در آن باب هست، این نشان می دهد که عمر ابن حنظله اصلا صاحب مکتب است. اضافه بر آن این روایتی را که ایشان در وقت ظهر و عصر گفته همان معمول به اصحاب است. فقط این دارد آخر وقت قام ولی مشهور بعدها بین اصحاب آخر وقت فضیلت شد و إلا ظاهر وقت که وقت اجزاء است، وقت فضیلت نیست لذا آن ائمه شأن امثال فرض کنید احمد ابن حنبل یا دیگران، اضافه بر این که، به نظرم در احمد ابن حنبل نقل کردند که دو هزار استاد دیده است. اضافه بر این که احادیث را از اساتید مختلف دیده، با هم مقارنه کرده و با هم مقابله کرده، اضافه بر این جهت خودش هم فقیه است، خودش هم بررسی می کند، این ها خیلی تاثیرگذار بوده. این مسئله ای بوده که کاملا تاثیرگذار بوده، خود بزرگان اصحاب ما در حدیث همه ملقب به عنوان فقیهند، خود صدوق قال الشیخ ابوجعفر الفقیه، اصلا تعبیر فقیه دارد. کلینی فقیه، اینها به عنوان فقیه مطرح بودند یعنی این نبوده که فقط مثلا چهار تا کتاب رجالی را نگاه بکند، چون الان بعضی ها هستند اصلا شأن حوزوی نخواندند، اصلا دروس حوزوی مثل فقه، اصول و اینها را ندیدند، آشنایی ندارند، اگر جایی گفتند ثقة یا گفت ضعیف، یک چیزی بین این ها را جمع می کنند به من در آوردی خودشان، این اصلا کلا مطرح نیست یعنی متاسفانه در میان ما ها الان مطرح شده، کلا این مطرح نیست. حتی دیدم بعضی افراد که شأنشان مثلا تصحیح کتاب بوده، یواش یواش بعد از پنج شش کتاب نظر هم داده که به نظر من این ثقة است. این اصلا کلا شأن یعنی از کل شأن ایشان دیگه حالا اسم نمی خواهم ببرم ولی مرجع ضمیر تا حدی واضح است. علی ای حال این راهش نیست یعنی این مطلبی را که مرحوم، اضافه بر این قسمتی که ایشان آورده و بحث کرده که یزید ابن خلیفه ثقة

است و اینها، متن حدیث و اینها، اضافه بر آن جنبه فقهی هم خیلی مهم است و این که این روایت چه تاثیری در فقه شیعه گذاشت. در مسئله وقت ظهر که می بینیم که در روایت دارد که حتی شخصی به نام محمد ابن ابی عمیر، اگر نسخه درست باشد مثلاً محمد ابن ابی عمرو نباشد، این ابن ابی عمیر معروف نیست، امام صادق می گوید برو به زراره بگو در وقتی که اصحاب نماز می خوانند بخوان. می گوید می دانم تو راست می گوئیم اما امام به من یک چیز دیگری گفته، من همان را انجام می دهم. خیلی عجیب است یعنی یک مسئله غریبی است، دارد که زراره و عبدالله ابن بکیر پسر برادر ایشان تنها در این وقت نماز می خواندند. هیچ یک از شیعه به این وقت عمل نمی کرد، در مسئله ای که مثل زراره یک طرف قصه است و بقیه اصحاب یک طرف قصه، عمر ابن حنظله اتانا عنک بوقت، ببینید! یعنی این هم یک مکتب است، یک وقتی را هم عمر ابن حنظله گفته، بعد امام می فرماید صدق و همین هم فتوای اصحاب می شود، دقت بکنید! فقط غاب القرص که دارد غاب القرص را به این گرفتند که غیاب قرص به این است که سقوط حمره بشود چون ممکن است به قول امروزی ها حکومت یا تفسیر یا شرح باشد یا حالا آن نکاتی که دارد، آن هم چون روایت ابن ابی عمیر تصادفاً مرسل است لذا عده ای از همین معاصرین ما گفتند غیبت غرض کافی است، ذهاب حمره نمی خواهد. به نظرم مال منهاج آقای حکیم باشد که ایشان اول نوشتند. و الاكتفاء بسقوط القرص وجه قوی. این چون آن روایتی که هست روایت واحده است و مرسل هم هست، البته اصحاب به آن عمل کردند و ما توضیحات کافی عرض کردیم، اینها خیال می کنند این جزء انفرادات اصحاب ماست. در کتب اهل سنت هم هست، فقط ما داریم ذهاب الحمرة، آن ها دارند إذا اقبلت الفهمه، فهمه یعنی فهم، زغال، یعنی سیاهی، تاریکی. إذا اقبلت الفهمه من قبل المشرق. از طرف آن، ما ذهاب حمره مشرقیه می گوئیم، آنها می گویند تاریکی از مشرق بیاید. عین هم است، فرق نمی کند! البته فعلاً مشهورشان یکی از حضار: این همان فرق بین مغرب و غروب نیست؟

آیت الله مددی: چرا دیگه، بنا بر این چرا. نه این ها آخه تصورشان این است که عده ای از اصحاب می گفتند این رای خاص شیعه شده، مخالف با مشهور است. نه سنی ها هم دارند، فقط تعبیر به ذهاب حمره نکرده، من در کتاب مغنی ابن قدامه دیدم، إذا اقبلت الفهمه من

یکی از حضار: عملاً الان آنها غروب افطار می کنند.

آیت الله مددی: بله می دانم، خبر دارم.

حالا یک روایت داریم که از آن هم عجیب تر است، می گوید اذان گفتند و تاریک شد و من بالای کوه ابو قبیس رفتم دیدم خورشید پشت کوه، حالا کوه ابو قبیس خیلی هم بلند نیست. اگر این باشد که افتضاح است یعنی غیر از غروب، اصلاً تاریک می شده افطار می کردند. روایت داریم، البته به نظرم سندش معتبر نباشد به ذهنم الان معتبر نیست.

به نظرم شاید هم معتبر باشد چون زید شحام است، ابو اسامه زید شحام باشد، می گوید بالای ابو قبیس رفتم دیدم خورشید پشت کوه است. حالا این چیز عجیبی است که اگر این روایت راست باشد خیلی عجیب و غریب است یعنی باز صد رحمت الان، اقلاً تا غیاب قرص صبر می کنند، این اگر باشد که خیلی مبتذل است. علی ای حال کیف ما کان غرضم از بیان این.

پس بنابراین دقت می کنید این مطلب را خوب دقت بکنید یعنی این راهی را که شهید ثانی انجام دادند و بعد آقایان آمدند پیگیری کردند خوب لکن این تکمیلش و تکاملش به این نحو است. حالا ایشان روایت دیگری هم آوردند فی لیلة الجمعة، عن فضالة عن ابان، عن اسماعیل الجعفی عن عمر ابن حنظلة، قال قلت لابی عبدالله، البته این اسماعیل جعفی شاید جعفی نباشد. این یک شرح خیلی طولانی دارد که بخواهم خوب تمام جهاتش را بگویم به نظرم یک هفته می خواهد چون از جاهایی است که حتی مرحوم نجاشی هم اشتباه کرده. دیگه این خیلی طولانی است. احتمال می دهم اسماعیل خصمی باشد نه جعفی باشد.

عن عمر ابن حنظله، علی ای حال اسماعیل جعفی توثیق واضحی ندارد و صاحب کتاب نیست، آنی که صاحب کتاب است بنا بر احتمال قوی اسماعیل خصمی است.

قال قلت لابی عبدالله القنوت يوم الجمعة، مراد از يوم الجمعة در نماز جمعه.

قال أنت رسولی إلیهم فی هذا، این خیلی مهم است، أنت رسولی إلیهم، تو برو به عنوان فرستاده من به شیعه بگو.

.....
إذا صليتم في جماعة ففي الركعة الاولى و إذا صليتم وحدانا ففي الركعة الثانية، درست هم هست. إذا صليتم في جماعة يعني نماز جماعت خواندی، وحدانا ظاهرا نماز ظهر، ظاهرا مراد از وحدانا نماز ظهر است. جماعت یعنی. راست هم هست، قنوت در رکعت اول است. خیلی عجیب است یعنی این تعبیر امام أنت رسولی إليهم. البته من الان این سندش را نگاه نکردم.

یکی از حضار: محمد ابن ابراهیم عن محمد ابن عیسی عن یونس عن ابان عن اسماعیل عن عمر

آیت الله مددی: این در کتاب کافی است؟

یکی از حضار: کافی، جلد سه

آیت الله مددی: نه اینجا نوشته فضاله عن ابان. این باید قاعدتا حسین ابن سعید باشد قبلش. احتمالا این فضاله از ابان.

احتمالا این از کتاب شیخ باشد، تهذیب باشد، آنی که شما خواندید به کلینی خورد.

یکی از حضار: آنی که شما از تهذیب می فرمایید عنه عن فضالة عن ابان عن اسماعیل جعفی

آیت الله مددی: همین، عنه به حسین ابن سعید باید بخورد. از طریق شیخ است. من چون مراجعه نکردم لکن عادات این طریق شیخ است.

عنه باید حسین ابن سعید باشد، آنی که از فضاله نقل می کند.

یکی علی ابن مهزیار نقل کرده و یکی حسین ابن سعید. این دو نفر چون فضاله از کوفه به اهواز آمد، میراث اهواز را به آن جا آورد.

این تهذیب است.

یکی از حضار: علی ابن مهزیار عن الحسن عن فضالة،

آیت الله مددی: احسنت، این درست شد، گفتیم یا علی ابن مهزیار است.

چون حسن و حسین برادرند، این کتاب گاهی به حسین نسبت داده شده و گاهی به حسن. عرض کردم این قاعدتا باید به آن بخورد.

یعنی قاعدتا، به نظرم به حسین ابن سعید بخورد. علی ابن مهزیار هم نباشد.

علی ای حال دقت فرمودید؟ آنی که شما خواندید سند کلینی بود، این سند شیخ طوسی است. این هم درست است، هر دو درست است.

البته این جا نوشته که از فقیه نقل نکرده، معلوم می شود فقیه این را نیاورده.

یکی از حضار: چرا؟

آیت الله مددی: دیگه شاید مثلاً در اختیارش نبوده یا تشخیص ندادند.

علی ای حال این هم انصافاً یعنی روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ این هم انصافاً موید این مطلب است که أنت رسولی إلیهم، تو

از طرف من به شیعه در کوفه بگو، حالا یا باید مثلاً خدای نکرده بگویم عمر ابن حنظله خیلی برای خودش شأن قائل بوده و إلا این

شأن یک انسان خیلی بالایی است. أنت رسولی إلیهم، از طرف من به شیعیان در کوفه بگو، این خیلی بالاست. یعنی شأن کمی نیست.

بله البته این نکته هست که این راوی خود عمر ابن حنظله است.

و این را ما سابقاً عرض کردیم که مثل آقای خوئی، ایشان هم همین جا یک اشکال دارد، در یکی از روایات که گذشت که نمی دانم

خواندم یا نخواندم که راوی خودش است. اگر راوی خودش باشد اینها اشکال کردند و آقای خوئی هم اشکال می کند. عده ای خب

اشکال کردند که این را نمی شود اثبات بکنیم. من عرض کردم اگر برگردیم به کتب اصحاب حتی در نجاشی گاهی اوقات روایاتی را

نقل می کند و اشاره به روایت می کند که راوی خودش است. در کتاب خلاصه علامه که هست و معتابه است، اشاره می کند به

روایتی که در کشی است که راوی خودش است.

یکی از حضار: إلا أنه من باب الشهادة علی النفس،

آیت الله مددی: علی ای حال شهادت علی النفس هم که قبول نمی شود، حالا نمی دانم مراد ایشان چیست را نفهمیدم.

یکی از حضار: همین دیگه، می گوید این چون خودش برای خودش، همین

آیت الله مددی: خب دیگه حجت نیست. خیال کردم تایید می کند.

بنده سراپا تقصیر این جور عرض کردم، حتما یادتان باشد، گفتیم در این روایاتی که، این به درد آن روایت سابق هم می خورد. در این روایاتی که اجلاء می آیند این مطلب را نقل می کنند و بزرگان نقل می کنند معلوم می شود شواهد کافی در اختیارشان بوده که این شخص این صلاحیت را دارد، دقت کردید؟ ملتفت شد چی می خواهید بگویید؟ مثلاً در همین روایتی که دیروز خواندیم که ارسال داشت عن نصر ابن سوید رفعه، قال دخل علی ابی عبدالله رجلٌ قال له یزید ابن خلیفه، رفعه درست است لکن خب خود نصر ابن سوید از اجلاء است، خود محمد ابن عیسی انصافاً جلیل القدر، گفتیم کسی اشکال در جلالتش ندارد. یک اشکال فهرستی به دو مورد از ایشان شده که عده ای هم قبول نکردند، هر دو اشکال را هم قبول نکردند. پس از این که مثل نصر ابن سوید، حالا فرض کنید رفعه، سند ندارد. فوقش یک واسطه است. این نشان می دهد که مثل نصر به این مطلب قبول داشته و إلا نصر ابن سوید بیاید بگوید یزید ابن خلیفه شخصی. اولاً عرض کردم این روایت احتمالاً اوائل تشرف ایشان خدمت، چون بعد یزید ابن خلیفه کتاب دارد و رواه عنه جماعة، احتمالاً اول که خدمت امام رسیده این اولش است. امام می فرماید تو نجیبی، بعد خدمت امام ماند که کتاب هم نوشته و روایت هم عن ابی عبدالله دارد.

علی ای حال ما معتقدیم در این جور مسائل وقتی شخص نقل می کند درست است که این شهادت بر نفس است به قول آن آقا، چون شهادت بر نفس قبول نمی شود لکن این نکته نیست، نکته شخص بعدی است که از او نقل می کند. این شخص بعدی خیلی موثر است. ما الان عده زیادی از توقیعات داریم که عاداتاً مجهولند لکن علی ابن مهزیار نقل می کند. علی ابن مهزیار وکیل است. کارش همین است. اگر علی ابن مهزیار نقل می کند خود این یک قرینه بسیار قوی است بر قبولش. این جا نگاه بکنید در این روایت دارد که غیر از آن سندی که شما گفتید. آن وقت ببینید این بحث های فهرستی ما هم این جا موثر است یعنی فرض کنید در این جا.

یکی از حضار: اسماعیل جعفری را می خواهید بفرمایید؟

آیت الله مددی: اسماعیل جعفری را فکر نمی کنم. چون اسماعیل جعفری اصولاً به نظر ما ایشان نمی خورد که بیاید از عمر ابن حنظله وابی عبدالله نقل بکند. اسماعیل جعفری از ابی عبدالله هم داشته باشد همان اوائل است یعنی اسماعیل جعفری جدش رئیس جعف است یعنی نماینده

جَعْف بود که خدمت پیغمبر رسیده، ابوصبره یا ابی صبره، بعد پسرش عبدالرحمن این به کوفه می آید. عبدالرحمن ابن ابی صبره جعفری. آخره چون از جعفر دو نفر خدمت پیغمبر رسیدند و مسلمان شدند، این دو نفر خیلی معتقد بودند که مادر ما فوق العاده است. از رسول الله پرسیدند که مادر ما کجاست؟ گفت مشرک بود، این در جهنم است، گفتند نه نمی شود، مادر ما خیلی زن خوبی بود یعنی چه جهنم است؟ پیغمبر گفت خب فرق نمی کند مادر من مثل آن مشرک بوده. گفت خیلی خوب مادر شما در جهنم به جای خود اما مادر ما در جهنم نمی رود لذا آن دو نفر همان جا مرتد شدند. به خاطر احترام مادر گفتند این دین را قبول نمی کنیم، دینی که بگوید مادر ما در جهنم است لذا این دو نفری که از جعفر بودند ایمان نیاوردند. بعد ابو صبره می آید و ایمان می آورد. بعدها طبق یک تقلیدی که در دنیای اسلام شد این یمنی ها آن کسی که اول من اسلم بود این شخصیت اجتماعی هم پیدا کرد چون منشا هدایت جعفر شده بود. آن اول شخص این است یعنی جد اسماعیل است.

یکی از حضار: بستان ابن الحسین ابن عبدالرحمن ابن جعفری، این را این جا می گوید. و کان بعد، یقال له ابو صبره.

آیت الله مددی: همین ابوصبره همینی است که ایمان آورد.

پسر او عبدالرحمن است، عبدالرحمن به کوفه آمده لذا اصلاً وقتی جعفری، یعنی شیخ جعفری ها و بزرگ جعفری ها همین عبدالرحمن است. عادتاً کسی که جدش بخواهد زمان پیغمبر را درک کرده باشد عادتاً ایشان از امام باقر نقل می کند. عادتاً این نمی خورد که از آن. آن وقت ما یک اسماعیل ابن جابر خصمی، احتمالاً آن خصمی باشد، او جعفری نیست. نجاشی هم این جا اشتباه کرده، نجاشی هم نوشته اسماعیل ابن جابر جعفری، آن هم اشتباه کرده نجاشی. عرض کردم اگر بخواهم مبانی را و زیر بناهای را و همه اینها را و این اشتباه را و انصافاً یکی از نکات بسیار مفید در کتاب قاموس همین است یعنی یک اشتباهی حدود هزار سال تقریباً در میان رجالیون بوده، ایشان سعی کرده حلش بکنند. باز هم ما توضیح دادیم که هنوز نکاتی ابهام دارد و ایشان نتوانسته حل بکنند. به لطف الهی ما ابهام های آن نکات را هم حلش کردیم.

پس این اسماعیل جعفری بعید است.

یکی از حضار: همین اسماعیل ابن جابر که می گوید

آیت الله مددی: جعفری، اشتباه کرده. این نجاشی.

این جزء اصحاب موسی ابن جعفر است اسماعیل ابن جابر، دقت فرمودید؟

یکی از حضار: هر چه هست محمد ابن وحید در فهرستش این را ظاهراً گفته.

آیت الله مددی: من یک وقتی توضیح دادم، این اشتباه از فهرست ابن الولید آمده است.

و شیخ هم سعی کرده تصحیح بکند لکن اصحاب زیر بار نرفتند یعنی اصحاب ملتفت نشدند. علی ای حال اگر بخواهم با مقدماتش شرح بدهم.

یکی از حضار: آن وقت ایشان ثقه است یا نیست؟

آیت الله مددی: اسماعیل ابن جابر بله، اسماعیل خضعی.

اسماعیل جعفری توثیق ندارد لکن جزء مشاهیر است یعنی جزء اعلام اهل کوفه است. چون پدرش رئیس جعف بوده یعنی شیخ عشیره جعف در کوفه پدر ایشان است. عبدالرحمن جعفری.

یکی از حضار: روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله.

آیت الله مددی: ابی عبدالله اوائل امرش است. بعید است او از عمر ابن حنظله نقل بکند.

علی ای حال یکی ایشان و یکی ابان ابن عثمان، یکی فضاله، یکی یونس، آن سندی که شما خواندید توش یونس است. اینها همه حکایت از این می کند که این کلام عمر ابن حنظله ولو خودش گفته و اصحاب قبول کردند، در آن جایی که شهادت علی نفسه مطلقاً رد نمی کنیم، روشن شد؟ اگر راوی اجلاء است، طریق طریق صحیحی است، غیر از صحیح بودن بزرگانند، حالا ما دور هستیم، ما هزار و سیصد سال با عمر ابن حنظله فاصله داریم. خیلی فاصله مان زیاد است اما اینها چون نزدیک بودند این مثل این که بگویند مرحوم صاحب مستدرک چنین چیزی نگفته. یکی می گوید این مستدرک متوفای ۱۳۲۰ است، ۱۲۳ سال قمری بوده، با شواهدی که داریم به حرف

ایشان نمی خورد، مناسب ایشان نیست. این خیلی راحت تر است تا هزار و سیصد چهارصد سال، لذا ما روایتی را که شخص خودش می گوید امام به من گفت برمیگردیم به شخص دوم، نه خود او، آن شهادت علی نفسه را که قبول نمی کنیم. دقت کردید؟ این راه قصه. مثلاً نضر ابن سوید رفته قال دخل عن رجل علی ابی عبدالله ینقال له یزید ابن خلیفه، ما این جا روی این رفته چون مجهول است و نمی شناسیم اما وقتی مثل نضر ابن سوید که یک فاصله پنجاه ساله با یزید ابن خلیفه دارد نقل می کند این خودش ارزش دارد، البته خب هر مقدار این شخص جلالش شانش بیشتر باشد ارزش او بیشتر می شود، دقت فرمودید؟ چون ما دنبال وثوق و شواهدیم. آقایان دنبال توثیقند که در حقش گفته باشد ثقة، خب این گاهگاهی، من همین اخیراً ظاهراً بحث کردیم مثلاً ایشان همین حسن ابن موسی خشاب، چون نجاشی ثقة نگفته، خیلی جلیلُ فلان، گفته این توثیق نیست، این مدح است. ما عرض کردیم اصلاً شاید تعجب بکنید الان نگاه بکنید حتی نجاشی راجع به شیخ صدوق ثقة نگفته، شیخ اصحابنا بخراسان و لذا بعضی ها توقف کردند که نجاشی او را توثیق نکرده.

یکی از حضار: وجوه اصحابنا، مشهور، کثیر العلم و الحدیث.

آیت الله مددی: خب می گویند نه باید ثقة بگوید، همه اینها مدح است، یجعله حسناً. خیلی عجیب است. شاید شما نشنیده باشید در این کتاب شرح زیارت جامعه کبیره شیخ احمد احسائی اولش اشاره می کند، ایشان همین را می گوید، می گوید گفته شده که نجاشی تصریح به وثاقتش نکرد.

یکی از حضار: این حرف ها حرف های کمی نیست.

آیت الله مددی: بله می فهمم، حرف های من را به خود من بر نگردانید. من می گویم دنبال ثقة نباشیم، این تعبیر از ثقة بالاتر است. أنت رسولی إلیهم این از ثقة نجاشی خیلی بالاتر است. وقتی امام معصوم به کسی بگوید تو رسول من به شیعه در کوفه هستی، خب این که از ثقة نجاشی که بالاتر است.

علی ای حال این یک نکاتی است که ما گاهی از بحث خارج شدیم لکن این چون خیلی تاثیرگذار در مباحث رجالی است من عرض کردم.

باز روایت دیگری را ایشان در بصائر الدرجات آورده. البته مرسل است عن عمر ابن حنظله، قال قلت لابی جعفر إني اظنّ أن لي عندك منزلة فقال عجب! این را نقل می کند البته این سند روشنی ندارد مگر به همان راهی که عرض کردیم، مثل ابن فضال پدر روی این اعتماد کرده، از این راه وارد بشویم. الان نمی دانم این بصائر الدرجات نادرٌ من الباب، خود صاحب بصائر هم در نادر آورده. معلوم می شود خودش هم تامل داشته. علی ای حال نشد که قبلش را نگاه بکنم.

یکی از حضار: یک حدیث حدثنا الحسن ابن علی بن عبدالله عن الحسين ابن علی بن فضال عن.

آیت الله مددی: حسین نیست، حسن باید باشد.

یکی از حضار: اولی حسن است، الحسن ابن علی ابن

آیت الله مددی: این حسن ابن علی معروف به حفید عبدالله ابن مغیره، حسن ابن علی ابن عبدالله ابن مغیره. این نوه عبدالله ابن مغیره است که این خیلی از اجلاء است، خودش از اجلاء است و در قم آمده و قمی ها از او نقل می کنند. حسن ابن علی. معروف به حسن ابن علی حفید و نوه عبدالله ابن مغیره، نوه نوه هم نیست، حسن بن علی بن عبدالله.

یکی از حضار: یک کتابی هم داشت.

آیت الله مددی: بله کتاب هم دارد و ایشان جزء اجلاء است. ایشان نقل می کند حسین. آن غلط است حسین، حسن ابن علی ابن فضال.

یکی از حضار: پدر فضال

آیت الله مددی: بله ابن فضال پدر.

اما صاحب بصائر با یک واسطه هم از او نقل بکند یکمی هم خالی از شبهه نیست، ایشان ۲۲۲ یا ۲۴ وفاتش است. صاحب بصائر حدود ۳۰۰ است، با یک واسطه اش یکمی چیز دارد. بعد هم بعض اصحابنا دارد، بعد هم دارد که مسئله باب نادر، خودش هم معلوم می شود.

یکی از حضار: بعدش داود ابن ابی یزید.

آیت الله مددی: این را گفتند واقفی است یا فطحی است، یکی از این.

.....

علی ای حال روایت را هم خود بصائر تامل داشته، بعد این فإن لی علیک حاجة اسم اعظم را به من یاد بدهید. این حالا دلالتش بر وثاقت که اصلا اصل قبولش که مطلب را قبول نکنیم و بعد هم نشان می دهد در خانه رفتم و خانه دور سرم گردید، عجائب دیدم، گفتم آقا نخواستیم، ما را برگردان. این خیلی حالا. البته اگر هم باشد مال جوانی عمر ابن حنظله است یعنی هنوز در آن حد ها نبوده.

از روایات دیگری که در مدح ایشان است ما رواه فی روضة الکافی عن محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد عن علی ابن حکم، عن عمر ابن حنظله، این خوب است اما عرض کردیم این که علی ابن حکم مستقیم از عمر ابن حنظله نقل بکند هنوز من تامل دارم، صفوان مستقیم نقل بکند، ابن ابی عمیر، صفوان، این ها که در این طبقه اند، اینها بخواهند مستقیم از عمر نقل بکنند تعجب!

بعد در این جا یا عمر لا تحملوا علی شیعتنا و ارفقوا بهم، این احتمالا چون من یک احتمالی را دیروز هم عرض کردم احتمالا شاید منسوب به یک نحوی از خط غلو و تاویل و اینها باشد. این لا تحمولا، چیزهای سنگین به شیعه نگوئید. با آرامش و ملایم صحبت بکنید.

یکی از حضار: خودش صاحب راز بوده.

آیت الله مددی: معلوم می شود ادعایی داشته، مثل همین اسم اعظم و اینها

آخه چون گفتیم خط غلو چند تا نکته دارد، نکته اش یکی نیست، یک نکته اش همین خط تاویل و مقامات عالیه و چیزهایی که هست. یکی از حضار: پس این اعتقادی است، سیاسی نیست.

آیت الله مددی: نه دیگه این سیاسی نیست. یعنی بعضی از اسرار. من خدمت امام باقر رفتم و خانه چرخید. امام می فرماید اینها را نگو، این عقول شیعه قبول نمی کنند. عقول ضعیف شیعه.

فإن الناس لا یحتملون ما تحملون یا ما لا تحتملون. البته ناس در این جا مراد عادات اهل سنت است اما چون قبلش شیعه دارد ظاهرا عامه شیعه است.

این چند تا روایت است. انصافاً عرض کردم هی سنگ اساس را بر روی شهید ثانی گذاشت، هی یکی یکی، یکی دو تا روایت هم در

کتاب تنقیح مرحوم مامقانی بود. قاموس دارد، بخوانید.

یکی از حضار: ببینید ایشان می گوید که این خیار تبعض صفقه

آیت الله مددی: نه قبل از آن. دو سه سطر قبل از آن. بعد از این که نقل می کند و لا تحملوا علی شیعتنا

یکی از حضار: این را دارد، فإن الناس را دارد، بعد می گوید و قبول الاصحاب، بعدش هم قلتُ

آیت الله مددی: نه قبل از قلتُ، قبل از لا تحملوا هم یک روایت دیگه هم به نظرم از ش نقل می کند.

یکی از حضار: این والله علی دینی را می فرمایید؟

آیت الله مددی: آهان، این را مثل این که اعلام دیلمی مثل این که گفته.

یکی از حضار: اعلام دیلمی دارد، از خود کتاب های معتبرمان.

یکی از حضار: جلد ۲ صفحه ۲۱۴ دارد. محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد ابن از ابن فضال، عن ابن بکیر، عن حمزة ابن حرمان عن

عمر ابن حنظله. یا أبا الصخر إن الله تعالى يعطي الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطي هذا الأمر إلا صفوته و من

خلقه أنتم و الله علی دینی و دین آبائی ابراهیم و إسماعیل لا أعنی علی بن الحسین و لا محمد بن علی و إن کان هؤلاء علی دین هؤلاء.

آیت الله مددی: یعنی شما فقط در دین حضرت باقر و سجاد نیستید، دین انبیای الهی از حضرت ابراهیم . اتبع مله ابراهیم حنیفا.

یکی از حضار: این سند الان خوب است.

آیت الله مددی: بله سند خوب است. این سند خوب است، ابا صخر هم کنیه عمر ابن حنظله است.

یکی از حضار: این را گفته فطحی المذهب إلا أنه ثقة

آیت الله مددی: کی؟ عبدالله؟

یکی از حضار: ابن بکیر

آیت الله مددی: بله خب معروف است، جزء اصحاب اجماع است، عبدالله که جزء فقهای اصحاب است. فقط راوی نیست، ایشان جنبه فقیه هم هست. عبدالله ابن بکیر جزء فقهاست.

علی ای حال مجموعه روایاتی که هست.

یکی از حضار: حالا همین روایت است؟

آیت الله مددی: این نشان می دهد در تشیع هم همان مطالب.

این احتمال می دهم همان قسمت های تاویل و باطن، قسمت های مقامات اهل بیت و اینها باشد. آن قسمتهایی که به مقامات اهل بیت بر می گردد راجع به آن باشد چون واقعا هم مردم تدریجا داشتند با طریقه اهل بیت آشنا می شدند. این طور نبود که، خیال می کردند که اول بلا نسبت، مثلا امام سجاد یک فقیه مثل سفیان ثوری است. تصورات ابتدائی این بود، تا این که اینها تدریجا مسئله وصایت، امامت و اینها را مطرح کردند و در جامعه جا افتاد. نه این که نبود، بود اما هنوز اوائل امر بود، باید این امر تثبیت می شد. علی ای حال این نشان می دهد کل این روایات و مجموعه این روایات و چند روایاتی که بعدا ما برای جنبه فتوا از آن می خوانیم انصافا این است که ایشان فرموده: فقد اتضح من جمیع ما ذکر أنه لم نقل بصحة حدیث، اگر نگوییم ثقة است، فلا ینبغی التامل فی کونه من الحسان. حالا ما که حسن و صحیح را قبول نکردیم.

علی ای حال انصافا حالا من فردا بقیه اش را عرض می کنم، آن چه که در می آید نه این که ایشان ثقة است، ایشان جزء اجلاء است به نظرم، حالا چرا متعرض نشدند به نظرم مشکل ما بوده که بیشتر جنبه فهرستی را مراعات کردیم و ایشان کتاب نداشته یا لا اقل کتابش در اجازات نرفته، اگر رفته بود نجاشی، خب ایشان شانش از یزید ابن خلیفه که مهم تر است، یزید اسمش رفته، نجاشی توثیق هم نکرده چون کتاب داشته، ایشان چون کتاب نداشته اسمش نرفته، به نظر من نکته اش این بوده و إلا و من چند بار به نظرم در همین بحث هم عرض کردم در خیلی از موارد ما وقتی مراجعه به شواهد خارجی می کنیم مثلا می بینیم یک شخصی بالاتر از آن مقداری است که حتی نجاشی گاهی تعریف هایی راجع به او دارد اما آنی که ما می فهمیم از طریق نجاشی هم بالاتر است. چند دفعه من جمله محمد ابن

حسین، من جمله علی ابن حکم، اسم بردند. اینها را اسم بردیم ولو این که نجاشی اینها را تجلیل می کند لکن خود ما که به روایت مراجعه می کنیم بالاتر از این مقداری است که نجاشی می گوید، فوق العاده شخصیت های بزرگی هستند. مردمان بزرگواری هستند و لذا این راهی را که شهید ثانی باز کرد و بعد توسط مرحوم وحید بهبهانی به صورت جدی پیگیری شد و تا زمان ما انصافا خیلی جدی است. این سرّش این بود که علمای شیعه بعدها فهمیدند، آن مصادر ما در توثیق و جهل کم است. ما باید راه های دیگری پیدا بکنیم. حالا من گاهی شوخی می کنم اصطلاحا اسمش را حوض های کر، این حوض های کر را باید درست بکنیم چون اینها غالبا مجهولند، نه ضعیفند. البته گاهی کار به این جا رسیده حتی فرد ضعیف را هم به این راه تصحیح کردند، توثیق کردند. به این راه ها که مثلا کثیر الحدیث است و کافی دارد و له کتاب، له طریق شیخ صدوق إلی آخره که اصطلاحا الان بهش می گویند توثیقات عامه، حالا من به آن می گویم دورنمایی از چهره او یعنی آن هایی را که قدمای اصحاب تصریح ندارند ما می توانیم در روایات ائمه، در کلمات خودشان، روایاتی را که نقل می کنند. بعد برخورد اصحاب ما با روایات. از راه های دیگه و وجود کتاب و إلی آخره. از مجموعه شواهد آن را در بیاوریم. این شواهد را که ما الان نگاه می کنیم مخصوصا روایت داریم که زراره از او نقل کرده است. از عمر ابن حنظله، اینها همه نشان می دهد به این که ایشان نه فقط ثقه است بلکه جزء اجلاء است. بله احتمالا مثلا مقاماتی برای اهل بیت به قول مرحوم مجلسی می گوید در زیارت جامعه صد تا تکبیر است چون شائبه غلو در آن هست، شائبه غلو ندارد، حالا ایشان چرا نفرمودند. زیارت عاشورا هم صد تا تکبیر دارد نسخه ای، اول زیارت عاشورا که قطعا شائبه غلو در آن نیست.

به هر حال احتمالا ایشان مخصوصا این حدیثش هم همین طور است. این که غلو سیاسی در آن واضح است و این نشان می دهد که ایشان جزء اجلاء است. شاید چون شانس همراه ایشان نبود و کتاب نداشت این طور و إلا انسان وقتی در روایات نگاه می کند إنه له شأن من الشان، انصافا شان بزرگواری دارد و حدیث به لحاظ ایشان، توضیحات دیگری مانده که ان شا الله فردا عرض می کنم.